مجله بوســتان ادب دانشگاه شیراز
دوره اول، شماره اول، بهار ۱۳۸۸، پیاپی ۵۵/۱

(مقاله کوتاه)

نگاهی به‌دو زبانگی در واژه‌های مرکب خاقانی

دکتر محمود فضیلت*
دانشگاه تهران

۱. مقدمه

کاربرد دوزبان به وسیله‌ی یک فرد را دوزبانی (Bilingualism) می‌نامیم. در باره‌ی این کـاربرد، دیدگاه‌های گوناگون وجود دارد. از دیدگاه بلومفید[۱]، دو زبانه کسی است که بر دو زبـان بطـور کامـل و مساوی مسلط باشد یعنی هر دو زبان را بفهمد، به آنها تکلم کند و بتواند به آن دو زبان مطالبی بخواند و بنویسد. دیبولد دوزبانگی را داشتن حداقل معلومات در دو زبان می‌داند[۲]. مَه‌کی بر این باور اسـت کـه اگر فردی بتواند دو زبان را بطور متناوب مورد استفاده قرار دهد؛ "دوزبانه" نامیده مـی‌شـود[۳]. فیـشمن داشتن مهارت در ایجاد ارتبـاط از طریـق بـیش از یـک زبـان را دوزبـانی مـی‌نامـد[۴] و برخـی دیگـر از زبان‌پژوهان، تنها به تسلط در یکی از مهارت‌هـای چهارگانـه‌ی گـوش دادن، سـخن گفـتن، خوانـدن و نوشتن در دو زبان و گروهی دیگر نیز به عدد دو بـسنده نمـی‌کننـد و دوزبـانی را یـادگیری زبـان‌هـای غیرمادری می‌دانند. (ساغروانیان،۲۰۲ و ۲۱۱: ۱۳۶۹).

دوزبانی در شرایط یادگیری طبیعی و غیرطبیعی به وجود می‌آید. در دوزبانگی طبیعی، زبـان دوم مانند زبان مادری به شیوه‌ای ناآگاهانه و بدون آموزش ارادی آموخته می‌شود. در این صورت پدر ومـادر کودک دوزبانه‌اند و یا کودک در کشوری خارجی می‌زیسته است. این نـوع دوزبـانگی شـرایط ارتبـاطی طبیعی و نقش ارتباطی گسترده‌ای داد. در دوزبانی غیرطبیعی، آموزش زبان دوم از راه آموزش آگاهانـه است. (همان۲۰۳) و در آن یکی از روش‌های یادگیری، به کار رفته است.

پژوهشگران برای‌توصیف وسنجش دوزبانی، به شش جنبه‌ی پرورشی، زبانی، اجتماعی- فرهنگـی، اجتماعی- زبانی، قومی و روانی- زبانی توجه کرده‌اند. (نک: همان، ۲۰۴-۲۰۳) که شرح هر کدام، بحـث گسترده‌ای را می‌طلبد.

---

* عضو هیات علمی بخش زبان و ادبیات فارسی

Archive of SID
www.SID.ir

۲. رفتارهای زبانی در دوزبانه‌ها

فرد دوزبانه ممکن است دستگاه زبانی را بیاموزد. و ترکیب‌سازی[۵] کند، بی‌آنکه به کاربرد گویشوران توجه نماید. چنین ترکیب‌هایی با آن که اغلب میان گویشوران آن زبان کاربردی ندارد ولی از نظر دستگاه زبان و اصول و قواعد سازه‌های صرفی، درست است. دستگاه زبان(Language System) الگوها و روابطی است که ساختمان زبان را پدید می‌آورند. این الگوها و روابط، مختلف هستند و می‌توان آن‌ها را در سه سطح (Level) دستوری، واژگانی آوایی مطالعه کرد.

ترکیب‌سازی‌های فرددوزبانه،به زبان دوم، به سطح دستوری زبان مربوط می‌شود. دستگاه دستوری (Grammatic System) نظامی است که بین عناصر معنی‌دار زبان وجود دارد. برای دستگاه زبان از اصطلاح ساختمان زبان (Language Structure) نیز استفاده می‌شود و آن عبارت است که شبکه‌ی روابطی است که بین اجزای سازنده‌ی زبان وجود دارد. از دیدگاه دستور زبان ساختاری، ساختمان زبان مجموع عناصر و واحدهای سازنده‌ی گفتار و نیز روابط موجود میان آن‌ها است. (همان، ۱۷۱) به دیگر سخن بر پایه‌ی محور جانشینی می‌توان تکواژ یا واژه‌ای را جانشین تکواژه یا واژه‌ای دیگر کرد. این پدیده از دیدگاه زبان‌شناسان، کوشش زبان برای مقابله با جبر محدودیت یک بعدی بودن آن است. (نجفی، ۴۴: ۱۳۸۲)

در شعر خاقانی وجود ترکیب‌هایی چون "تنگ مقر"، "فرشته سلب"، "سحرپیشه"، "دانش آزما"، "شگرف همت"، "دست روا"، "دیو دل"، "دغاباز"، "دیوگوهر"، "سحرگستر"، "ستاره موکب"، "ستاره همت"، "صفاپرورد" و "دل‌الحان" را می‌توان ازدیدگاه دوزبانی بررسی کرد.

کاربرد چنین ترکیباتی موجب تصویرهای هنری نو می‌شود. تصویرهایی که خاقانی را از شاعران پیشین متمایز می‌کند و مکتب یا سبکی را به وجود می‌آورد که خاقانی و شاعران آذربایجان آن را دنبال می‌کند (شفیعی کدکنی، ۴۷: ۱۳۵۸) و حتی این‌گونه ترکیبیات در دوره‌های بعد با ویژگی قاموسی پنداشته می‌شود. چنانکه "مشرق گشادن زال زر" را که نخستین بار خاقانی به کار برده، در فرهنگ برهان قاطع به عنوان لغت رایج زبان انگاشته می‌شود. (همان، ۱۶۸). بی‌گمان نمی‌توان خاستگاه همه‌ی ترکیب‌سازی‌های خاقانی را از دوزبانی او دانست. بخشی از این ترکیب‌های نو را می‌باید مقوله‌ی زیبایی شناختی و تصویرسازی شمرد. چنانکه خاقانی در این بیت رشک و حسد را به نظم (شعر) و داشتن دست را به نثر نسبت داده است:

رشک نظم من خورد حسان ثابت را جگر　　دست نثر من زند سحبان وائل را قفا

(خاقانی، ۱۷)

۳. زبان مادری خاقانی

ازقرائن چنین برمی‌آید که زبان مادری خاقانی، آذری[۶] بوده است؛ او در سروده‌های خود، زادگاهش را شهر شروان[۷] دانسته است. شروان هم اکنون در جمهوری آذربایجان قرار دارد و مردم آن به آذری سخن می‌گویند. در این صورت، باید پرسید که آیا می‌توان به زبان دوم مانند خاقانی شعر

Archive of SID

www.SID.ir

سرود و ترکیب‌ها و تصویرهای نو، آفرید؟ پاسخ به این پرسش، بی‌گمان نیاز به تأمّل فراوان دارد. زیرا نوآوری‌ها, تصویرپردازی‌ها و ترکیب‌سازی‌های خاقانی در شعر فارسی، چنان جالب است که هر خواننده‌ای را شگفت‌زده می‌کند. حتی فارسی زبانان نمی‌توانند مانند خاقانی در زبان فارسی هنرنمایی کنند. پس چگونه است که شاعری با زبان دوم خود، می‌تواند این همه تصویرهای بدیع بیافریند به گونه‌ای که گروهی شیوه‌ی سخن را بر خاقانی ختم شده بدانند (عوفی، ۴۵: ۱۳۳۵). برای عبور از این پرسش بنیادین و کلیدی شاید بخشی از سفرنامه‌ی ناصرخسرو[۸] بتواند زمینه‌ی مناسبی را فراهم آورد.

۴. گزارش ناصرخسرو

ناصر خسرو در سفرنامه چنین می‌گوید:... و در تبریز، قطران[۹] نام شاعری را دیدم. شعری نیک می‌گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست. پیش من آمد، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود، از من بپرسید، با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند. (ناصرخسرو، ۸-۷: ۱۳۵۸).

برخی از شارحان سفرنامه گفته‌اند که "ظاهراً مراد نا آشنایی به واژه‌های مهجور دری است که شاعر خراسانی، به حکم خراسانی بودن، معانی آن‌ها را می‌دانسته است. و گرنه اشعار شیوای قطران نشانه‌ی وقوف کامل او به زبان فارسی است."[۱۰] (همان، ۸) آنچه در سفرنامه‌ی ناصرخسرو بیشتر جلب توجه می‌کند، تقابل "نیکوگفتن شعر"و "ندانستن زبان فارسی" یعنی "سرودن و نوشتن" در مقابل "سخن گفتن" است. افزون بر این، وجود واژه‌های کهن دری در دیوان قطران نشان می‌دهد که این شاعر با زبان دری آشنا بوده است. اما **فارسی محاوره‌ای**[۱۱] را نمی‌دانسته است. چنانکه در بیت‌های زیر کاربرد زگال، زی، بویه، دیبه، پرنیان و گندنا نشانه‌ی آگاهی قطران، از واژه‌های کهن دری است:

زگال گردد با مهر او به رنگ عقیق　　عقیق گردد با کین او به رنگ زگال
(قطران، ۲۱۰)

زرّ وگوهر زی او ثناگری خوشتر　　سوال خوشتر نزدیک او زموسیقار
(همان، ۱۷۷)

ماراشتاب کرده دل از آرزوی صید　　جای قرار کرده دل از بویه‌ی نگار
(همان، ۱۷۹)

گوشوار شاخ را از لولو لالا کند　　روی بند میوه راازدیبه‌ی اکسون کند
(همان، ۸۲)

پرنیان رنگ است و آهن را کند چون پرنیان　　گندنا رنگ‌است و سرها بدرود چون گندنا
(همان، ۴)

و در این بیت:

همیشه مدح توام بر زبان چوذکرخدای　　همیشه مهرتوأم در بدن چو باده زبیب

Archive of SID

www.SID.ir

(همان، ۴۱)

چنانکه پیداست در بیت اخیر، واژه‌ی زبیب آمده و در شعری منسوب به یزید بن مفرغ (سده‌ی نخست هجری) نیز این واژه به کاررفته است. شعر یزیدبن مفرغ در هجو عبیدالله‌ین زیاد چنین است: آبست و نبیذ است / عصارات زبیب است/ سمیه روسپیذاست. (بهار، ۱۰۰: ۱۳۵۱) و از واژه‌ی عربی زبیب (انگور، انجیر و خرمای خشک) آگاهی‌داشته است. افزون براین نمی‌توان پذیرفت که ندانستن واژه‌های کهن دری از سوی قطران، موجب شود که ناصرخسرو به اطلاق بگوید: "شعر نیک می‌گفت اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست". ازاین روی می‌توان گفت که منظور ناصرخسرو از "زبان فارسی" درجمله‌ی پیشین، زبان محاوره‌ای است که قطران با آن سخن نمی‌گفته و عضله و عصب گفتاری او، برای سخن‌گفتن با زبان محاوره‌ای فارسی، ورزیدگی کافی نداشته است.

۵. ظهیر فاریابی؛ دوزبانه‌ای دیگر

ویژگی شاعران دوزبانه را می‌توان در سروده‌های ظهیرفاریابی (سده‌ی ششم هجری) که از ترکمانان بوده است، نیز دید. (نک: ظهیر فاریابی، ۲۰-۱۸ و ۷۷-۷۵ مقدمه: ۱۳۳۷). این پدیده را می‌توان از دیدگاه مردم نگاری زبان (Language Demography) نیز بررسی کرد.

وجود ترکیب‌های نامانوس چون "کیمخت‌ابر، کیمخت ماه، بلارک گوهرنشان و قلزم طبع" را نیز می‌توان نتیجه‌ی پیوند و ارتباط عناصر زبانی با خاستگاه‌های مختلف شمرد.

چرخ اثیر کیست؟ شعاعی ز خنجرت کیمخت[۱۲] ابرچیست؟ عطایی به نام توست

(ظهیر فاریابی، ۴۵)

هنوز پیش رکابم نبرده بر سردوش به‌جای غاشیه کیمخت ماه غاشیه دار

(همان، ۱۳۷)

بدان بلارک[۱۳] گوهرنشان‌که در کف شاه بسان قطره‌ی آبست در میان بحار

(همان، ۱۴۰)

زموج قلزم طبع و دلت مضاعف کرد روان دهر و به عجز آمد آبدارسخن

(همان، ۲۴۰)

هرمان اته خاورشناس آلمانی[۱۴] در کتاب تاریخ ادبیات فارسی، ظهیر فاریابی، مجیر بیلقانی و اثیر اخسیکتی را از گویندگان حلقه‌ی دربار آذربایجان و تبریز می‌داند. و آنان را سرآمد دیگران می‌شمرد. بیلقانی که شاگرد خاقانی بوده؛ از دیدگاه اته، چنان در نظر امیرخسرو دهلوی، غزل‌سرا و داستان پرداز هندی جلوه می‌نماید که مجیر را بر خاقانی ترجیح می‌دهد. (اته، ۱۲۰: ۱۳۵۶). علت این توجه امیرخسرو، ظاهراً سرودن مدح و مرثیه برای قزل ارسلان و نیز هجویات مجیر است.

۶. دوزبانه‌های سبک هندی

Archive of SID

www.SID.ir

برخی از شاعران سبک هندی مانند بیدل[۱۵] (۱۱۳۳-۱۰۵۴ هـ) نیززبان نخست‌شان فارسی نبوده و از این روی ترکیب‌ها و تصویرهایی "ناآشنا" و یا "دیرآشنا" ساخته‌اند. چنانکه بیدل در واژه‌های مشتق تسلی کده، تظلم کده، قناعت کده، جنون کده، عبرت کده، زیان کده، وحشت کده, صفا کده، صورت کده، وسعت کده و غیره، پسوند "کده" را بر پایه‌ی جدول‌های دستوری به کار برده است:

واکش به **تسلی کده‌ی** کنج تغافل بشنو من و مای همه چون گوش کر ازخود
(بیدل، ۱۸/۲)

هم نیستی عجز **تظلم کده‌ی** ماست مشکل که خم شیشه برد صرفه زقلقل
(همان، ۳۹۵/۲)

به **قناعت کده‌ام** ره نبرد صحبت غیر ضبط آغوش خود است الفت احسان صدف
(همان، ۳۷۸/۲)

در این **جنون کده** این است ناگزیرطبایع که نالد و تپد و گرید و سراید و خندد
(همان، ۱۰۶/۲)

عبرتکده‌ی دهرزبس‌خصم تسلی است چون چشم شررخانه‌ی من خانه‌ی‌زین‌شد
(همان، ۱۱۱/۲)

چه شداطلس فلکی قبا، که درآید آن ملکی ردا که تودر **زیان کده‌ی** فنا، پی یک دوگزکفن آمدی
(همان، ۸۵۶/۲)

یاد نامی که به **وحشت کده‌ی** عنقایی ناله می‌شد همه گر نقش نگین می‌کردم
(همان، ۵۵۹/۲)

نشود کدورت فقر ما علف **صفاکده‌ی** فنا چقدرغباردل گدا،به صف کرم زند از طمع
(همان، ۳۶۸/۲)

پیکرمانی**صورت کده‌ی** نومیدی است بی رخت هر چه کشم ناله کشیدن باشد
(همان، ۱۳۸/۲)

وسعت کده‌ی عالم حیرت اگر این است از خانه‌ی آیینه محال است برآییم
(همان، ۵۷۶/۲)

۷. دوزبانگی خاقانی

خاقانی درقصاید و برخی از ترجیع‌بندهای خود زبانی مصنوع به کار برده است، ولی مرثیه‌های وی ساده و بیانگر عواطف درونی او است. افزون بر این، سروده‌های غنایی[۱۶] ساده و دلنشینی نیز دارد. شعر زیر را در سوگ امام محمد یحیی[۱۷] سروده است:

ناورد محنت است در این تنگنای خاک محنت برای مردم و مردم برای خاک
جز حادثات حاصل این تنگنای چیست ای تنگ حوصله چه کنی‌تنگنای خاک

Archive of SID

www.SID.ir

این‌عالمی است جافی و ز جیفه موج زن / صحرای‌جان‌طلب که‌عفن‌شدهوای خاک
خواهی‌که‌جان به‌شط‌سعادت برون بری / بگریز ازین جزیزه‌ی وحشت فزای‌خاک
خواهی که درخور نگه دولت کنی‌طواف / برخیزاز این خرابه‌ی نادلگشای خاک
دوران آفت است چه جویی سواد دهر / ایام صرصر است چه سازی سرای خاک
هرگز وفا زعالم خاکی نیافت کس / حق بود دیو را که نشد آشنای خاک
پخود را به دست عشوه‌ی ایام وامده / کز باد کس امید ندارد وفای خاک
اجزات چون‌به‌پای‌شب و روزسوده شد / تاوان طلب مکن ز قضا در فضای خاک
خاکی‌که زیر سم دومرکب غبار گشت / پیداست تا چه مایه بود خون‌بهای خاک

(خاقانی، ۲۳۷)

این شعر چنان ساده و روان است و تناسب ویژگی‌های زبان وادبیات یعنی رسانگی پیام و خیال‌انگیزی و عاطفی بودن معنی چنان در هم تنیده‌اند که با نادیده گرفتن برخی از واژه‌ها، می‌توان آن را از شاعری امروزین دانست. هیچ عارضه‌ای از دوزبانگی نیز در آن دیده نمی‌شود. سوگ نامه‌های خاقانی برای مرگ پسرش رشید و مرگ همسرش که در تبریز درگذشت ونیز قصیده‌ی مداین و برخی از بند نامه‌های او اغلب از این گونه‌اند.

خاقانی بخش وسیعی از اشعارش را فضل نمایانه سروده است و در این گونه اشعار، ترکیبات نامانوس، واژه‌های دشوار و ترکیب سازی‌های فراوان به کار برده است. چنانکه یکی از پژوهشگران گفته است: اکثر اشعار او را، به فکر بسیار توان فهمید و از شعرای متقدمین کم کسی همچون او تتبع قواعد و ملل غیر مشهور کرده و الفاظ و لغات بسیاری که الیوم متعارف نیست در میان اشعار و ابیات او مندرج است. (نقل از شرح حال خاقانی به قلم آقای ناصح در مجله‌ی ارمغان سال ۵ شماره‌ی ۸۰۷) بی‌آنکه رنج خواننده برای فهم شعر خاقانی، با آنچه به دست می‌آورد؛ برابر باشد. (ناصح، ۵۴: ۱۳۵۷). حتی منطق‌الطیرهای خاقانی نیز از تکلّف و تصنّع تهی نیست. از این روی مولوی منطق‌الطیر او را صدا[۱۸] دانسته است (مولوی، ۳۸۷: ۱۳۶۲) استاد فروزانفر غرض از تشبیه منطق‌الطیرهای خاقانی[۱۹] به صدا را توجه آن به اکفاء خود وی و عدم انطباق آن بر افق جمهور مستمعان می‌داند. (فروزانفر، ج ۲، ۳۰۷: ۱۳۱۲) و از این روی نشان می‌دهد که شعر خاقانی برای شاعران و خوانندگان شعر پدیده‌ای نادر است.

خاقانی با شعر مصنوع خود قدرت نمایی می‌کند و شاعران همروزگار و رقیب خویش را با سحر سروده‌هایش به حیرت وامی‌دارد تا در برابر او سرتسلیم فرود آرند. سروده‌های مفاخره‌آمیز و افراط گرایانه‌ی او از این گونه‌اند. در چنین شرایطی، خاقانی تمام الگوهای شعری پیشین را درمی‌نوردد و ترکیب آفرینی می‌کند. دوزبانگی خاقانی,او را در آفرینش ترکیبات نو و بی‌سابقه، یاری می‌کند. از سوی دیگر، گستره‌ی معلومات خاقانی از اصطلاحات علوم وفنون عصر خویش و کاربرد آنها، شعر او را ممتاز و بی‌مانند می‌نماید.

Archive of SID

www.SID.ir

ساختن واژه‌های مرکبی که تنها در شعر خاقانی دیده می‌شود و براساس قواعد دستور زبان فارسی ساخته شده‌اند؛ نتیجه‌ی دوزبانگی شاعری است که دستور زبان فارسی را خوب می‌داند؛ ولی با اهل خانه و مردم کوچه و بازار به این زبان سخن نمی‌گوید. واژه‌های مرکبی *چون تنگ‌مقر، فرشته‌سلب، نوتعلّم، دانش‌آزما، شگرف‌همت، دست‌روا، دست‌روایی، دیودل، دغاباز، دیوگوهر، دردانه‌سنج، صفاپرورد، ستاره‌همت، دجال‌چشم، دجال خلقت، دجال‌افکن، دجال شکل، شیطان‌سوز، مهدی‌مکان، دردافزای، عزیزخور و دل‌الحان* از آن گونه‌اند:

آنک آن مرکب چو بین که سوارش قمر است — ره دروازه بر آن **تنگ مقر** بگشایید
(خاقانی، ۱۶۲)

این گنبد **فرشته سلب** کآدمی خور است — چون‌دیو پیش‌جم گرو خدمت من است
(همان، ۵۲۷)

مستی الوان **نو تعلّم** را — لوح ادبار در بغل منهید
(همان، ۱۷۲)

نسبت خاقان به من کنند گه فخر — در نگرد **دانش آزمای** صفاهان
(همان، ۳۵۷)

خاقانی از این مختصران دست بدار — در کار **شگرف همتان** دست برآر
(همان، ۷۲۰)

بنگرید از سرعبرت دم خاقانی را — که بدین مایه نظر **دست روایید** همه
(همان، ۴۱۰)

تو بر جگری دست نیالایی و حقاک — جز بر جگری نیست مرا **دست روایی**
(همان، ۴۳۶)

از **دغابازان** نو یک جنس کو — وز حریفان کهن یک تن کجاست
(همان، ۵۶۰)

آه من سازد آتشین پیکان — تا در این **دیو گوهر** اندازد
(همان، ۱۲۳)

از بس کرم که دست و زبان تو کرده‌اند — **دستم ثنا نویس** و زبان **سحرکار** توست
(همان، ۸۸۸)

آسمان سترا, ستاره همتا — من ترا قیدافه همتا دیده‌ام
(همان، ۲۷۴)

من**عاشق‌آسا** زرد به، همرنگ اهل دردبه — درد **صفا پرورد** به، تلخ شکر بار آمده
(همان، ۳۸۹)

Archive of SID

www.SID.ir

چـرا سـوزن چنـین **دجـال شـکل** اسـت کـه انـدر جیـب عیـسی یافـت مـاوا
(همان، ۲۴)

زانکه شیطان سوز و **دجـال افکـن** اسـت آدم **مهـدی مکـان** مـی‌خوانـدش
(همان، ۱۵۷)

گر او هست **دجـال خلقـت** بـه رغمـش تـرا کـم ز عیـسی مـریم نـدارم
(همان، ۲۸۵)

درد از آن دارم کـه **دردافـزای** نیـست کـاش هـستی تـا بـه جـان دربـستمی
(همان، ۵۱۴)

ای خـاک **عزیـز خـور** بخـواری تـن را عـوض از جفـات جـویم
(همان، ۳۰۶)

دل مرغـان خراسـان را مـن دانـه دهـم که ز مرغان **دل الحان** بـه خراسـان یـابم
(همان، ۲۹۵)

پس خاقانی آنچه را که در اصطلاح فنون ادبی، **غرابت کلمـه**و **واژه‌هـای وحـشی** مـی نامنـد (همایی، ۲۳: ۱۳۶۳) به کار می برد و با این کار و در واقع توانش زبان فارسی را برای واژه‌سازی نـشان می دهد و به این شکل؛ به ابداع واژه‌های نو، پرداخته است. رفتار زبانی‌خاقانی را می‌توان از دیدگاه نقـد ادبی نیز بررسی کرد. خاقانی آنچه را که از نظر دانش‌های بلاغی مفل فصاحت شناخته می شود، نادیده می‌گیرد و شعری سرشار از واژه‌های نوساخته‌ی غریب می‌سراید. شعری که موجب فضل او بر دیگران از نظر طمطراق لفظ شده است (زرین‌کوب، ج ۱، ۲۴۲: ۱۳۶۹) فضلی کـه مولـوی چنانکـه گفتـیم آن را "صدا" می‌نامد، و آن را چندان مطلوب و خوشایند نمی‌داند. وچیزی فراتـر از آن را مـی‌جویـد و شـاید همین خصوصیت شعر خاقـانی اسـت کـه ویژگـی انطبـاقی را از آن سـتـرده اسـت. خاقـانی انـسانی بـا شخصیت، شعر و ترکیبات ویژه است. شیوه‌ی بیان و ترکیبات بر سـاخته‌ی او، غریـب و انطبـاق ناپـذیر می‌نمایند (شمیسا، ۳۰۱: ۱۳۷۸). این ویژگی، زمانی نمود می‌یابد کـه شـاعر در حیطـه‌ی فـضل‌نمـایی غوطه‌ور می‌شود و به واژه‌سازی و ترکیب‌پردازی روی می‌آورد. و به قیاس از واژه‌هایی به‌هنجار و زبـانی، چون غم خور، جان فزا، کامروا، دغل باز، بدگوهر، ثناگو، نازپرورد، رعدآسا، شیرافکن، نوآموز، جنگ‌آزمـا و فرشته‌خوی واژه‌های تصویری و هنجارگریزی چون عزیزخور، دردافزای، دغبـاز، دیوگـوهر، ثنـانویس، صفاپرورد، عاشق‌آسا، دجال افکن، نوتعلّم، دانـش‌آزمـای و فرشـته سـلب، مـی‌سـازد و چنـدان تـوجهی نمی‌کند که این تنها نشانه‌های زبانی نیستند که معنی را منتقل می‌کنند بلکـه آنچـه موجـب رسـانگی معنی می‌شود؛ ارتباط میان نشانه و مفهوم ذهنی است. (اختیار، ۶: ۱۳۴۸) ارتباطی که از طریق قرارداد اجتماعی برقرار می‌شود.

پس اگر بپذیریم که نشانه شناسی زبان سه جنبه‌ی معنی شناسی ترکیب و کارکرد دارد؛ واژه‌های

Archive of SID

www.SID.ir

ترکیبی خاقانی از دو جنبه‌ی ترکیب و کارکرد در خور بررسی هستند. ترکیب آنها بدیع و نوساخته است. یعنی دیگری آن واژه‌ی ترکیبی را تا زمان شاعر به کار نبرده است؛ هر چند که اجزای واژه‌های ترکیبی هر کدام به تنهایی مانوس و آشنا هستند. این واژه‌ها در ذهن کارکرد الهام آمیزی دارند. به عبارت دیگر ما از دیدگاه نقش ارتباط معنی، دوباره این سخن ارسطو[۱۹] را ارج می‌نهیم که کوچک‌ترین واحد معنی‌دار زبان، تکواژ[۲۱] به شمار می‌رود.

۸. نتیجه

خاقانی ترکیب‌های نوساخته‌ای دارد که در آنها قوانین و قواعد سازه‌ای زبان را مراعات کرده است. این ترکیبات ناآشنا و فضل‌نمایانه از پیوند دوزبانگی و خلاقیت شعری شکل گرفته‌اند و خواننده را با دشواری درک معنا و تصویر روبرو می‌کند. و واژه‌های نوساخته‌ی او، باعرف زبان، سازگاری ندارد. با این همه، نباید از یک اثر ادبی، همه‌ی سازگاری‌های عرفی زبان را توقع داشت. زبان عرصه‌ی ارتباط از پیش تعریف شده و ادبیات، گستره‌ی ارتباط خلاق و هنرمندانه است. پس اگر خاقانی واژه‌های ترکیبی دجال شکل، دجال افکن، دجال خلقت، دجال فعل و مانند این‌ها را به کار می‌برد، نشانه‌ی خلاقیت ادبی است که در ظرف دوزبانی شاعر ریخت خود را پیدا کرده است. و واژه‌های مرکب پیش گفته‌ای چون آسمان ستر، تنگ مقر، شگرف همت، سِحرکار، شیطان‌سوز، مهدی مکان و دل الحان نیز از این گونه‌اند.

یادداشت‌ها

۱. لئونارد بلومفیلد (L.Bloomfield)؛ روان شناس، زبان شناس و معناشناس معروف آمریکایی (سده‌ی بیستم میلادی) در سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۹ میلادی از مکتب زبان‌شناسی توصیفی یا ساختاری دفاع کرد. او مکتب روان‌شناسی رفتارگرا (behavourism) را بنیان گذاشت. (نک: فرهنگ اصطلاحات زبان شناسی , جلیل ساغروانیان، صص ۵۰۸-۴۴۲-۴۴۱-۴۰۵-۳۰۸-۲۸۴-۲۰۲-۱۹۶-۱۵۸).

۲. دیبولد (Diebold)؛ (همان: ۲۰۲)

۳. فرانسیس مه کی (F.Mackey)؛ از نظریه‌پردازان دوزبانگی و زبان آموزی و روش‌شناسی است. او برای نخستین بار اصطلاح ارزش بافتی واژه (Valence) را بکار برده است. (همان، ۵۲۱، ۵۱۹، ۲۲۴، ۲۱۱، ۲۰۲).

۴. فیشمن (G.Fishman)؛ زبان شناس و از نظریه پردازان برنامه‌ریزی زبانی است. (همان، ۲۰۲-۱۳۲)

۵. ترکیب (composition) یکی از موضوعات علم صرف یا سازه‌شناسی است که درباره‌ی ساختمان واژه‌های مرکب بحث می‌کند. (نقل به اختصار از جمله و تحول آن در زبان فارسی، خسرو فرشیدورد، ۷۳)

Archive of SID

www.SID.ir

۶. آذری؛ منسوب به آذربایجان که یکی از لهجه‌های ایرانی بوده است و اکنون نیز در بعضی از قرای آن ایالت و قسمتی از قفقاز به آن تکلم می‌کنند (معین).

۷. شروان (sharvan) ولایتی در جنوب شرقی قفقاز، در حوزه‌ی علیای نهر ارس "کورا". و آن در قدیم از نواحی باب‌الابواب (دربند) محسوب می‌شد. شروانشاهان بدان جا منسوبند. تلفظ این کلمه، بصورت فوق است. خاقانی شروانی گوید:

عیب شروان مکن که خاقانی هست از آن شهر کابتداش شراست

ولی در قرون اخیر به خطا آن را شیروان گفته‌اند. (همان، ذیل شروان)

۸. سفرنامه؛ شرح سفر هفت ساله‌ی ناصرخسرو قبادیانی به سرزمین‌های روم و مصر و حجاز و بین‌النهرین که طی آن چهاربار زیارت خانه‌ی خدا کرده و از شهرها وروستاهای بسیاری گذشته و با زندگی اقوام گوناگون آشنا شده؛ با بزرگان هر سرزمین دیدار داشته است. تاریخ نگارش این کتاب به درستی معلوم نیست. (نقل به اختصار و تغییر از سفرنامه‌ی ناصرخسرو قبادیانی، نادروزین پور، صفحه‌ی نوزده)

۹. قطران تبریزی (م. بعداز ۴۶۵) از معروفترین سخن سرایان دوره‌ی سلجوقی است. وی در شادآباد که دهی در دو فرسخی تبریز بوده، به دنیا آمده است. و گویا نخستین کسی است که در آذربایجان شعر دری سروده است. ناصرخسرو هنگام عبور از تبریز، این شاعر را دیده است (تاریخ ادبیات، توفیق. هـ . سبحانی، ۱۲۰)

۱۰. از جمله قصاید استوار و شیوای قطران، قصیده‌ای است که درباره‌ی زلزله‌ی تبریز(۴۳۴ هـ) سروده است و مطلع آن چنین است:

بود مرا داشتن امید محال به عالمی که نباشد همیشه بر یک حال

۱۱. زبان محاوره یا روزمره و عادی, زبانی است که برای برآوردن نیازهای روزمره به کار می‌رود و در مکالمات معمول روزانه از آن بهره می‌جوییم. زبان در این سطح پیچیدگی و فرهیختگی سطوح دیگر را ندارد... زبان محاوره در عین آن که از صور خیال مایه می‌گیرد، با زبان ادبی از دو جهت فرق اساسی دارد یکی آنکه تعابیر تصویری را عموماً به تقلید به کار می‌برد و دیگر آنکه از نظم و آراستگی ... بی‌بهره است. (نگارش و ویرایش، احمد سمیعی (گیلانی)، ۴۸-۴۷)

۱۲. کیمخت؛ پوست کفل اسب و خرکه آن را به نحوی خاص دباغت کنند. (معین)

۱۳. بلارک (balarak) نوعی فولاد جوهردار، شمشیر بسیار جوهر، جوهر شمشیر (معین)

۱۴. هرمان اته (Herman Ethe) خاورشناس آلمانی. (سده‌ی نوزدهم و بیستم) در اشترال زوند (stralzund) چشم به جهان گشود ودر سال ۱۸۶۵ میلادی موفق به اخذدرجه‌ی دکترای زبان شناسی گردید و مطالعات خود را در باره‌ی زبان و ادبیات فارسی، عربی و ترکی در مونیخ انجام داد. و مدتی با پروفسور براون استاد معروف انگلیسی همکاری کرد... مهم ترین اثر او کتاب تاریخ ادبیات فارسی است... هرمان‌اته تا پایان عمر، استاد زبان‌های شرقی دانشگاه آبریستویت (Abrystwyt) بود.

Archive of SID

www.SID.ir

(معین)

۱۵. ابوالمعالی میرزا عبدالقادر بن عبدالخالق بیدل (۱۱۳۳-۱۰۵۴هـ) در هند متولد شد و در همانجا پرورش یافت. بیشتر عمر خود را در شاه جهان آباد به عزلت گذراند. مثنوی‌های عرفات، طلسم حیرت، طور معرفت، محیط اعظم و دیوان قصاید و غزلیات و ترجیعات و ترکیبات از اوست. (صائب تبریزی و شاعران معروف سبک هندی، علی‌محمد سجادی، ۱۳۹)

۱۶. سروده‌ی غنایی (Lyric) به شعری گفته می‌شود که برپایه‌ای احساس و عاطفه‌ی شخصی سروده شده است لیر در آغاز، نام سازی بوده است و چون در کشورهای اروپایی، اغلب شعر عاشقانه را همراه نواختن این ساز، می‌خوانده‌اند؛ این نوع شعربه لیریک مشهور شده است.

۱۷. امام محمد یحیی در سال ۴۸۶ هجری در ترشیز نیشابور چشم به جهان گشود. او یکی از شاگردان ابوحامد محمد غزالی بود و چندی نیز در نظامیه‌ی نیشابور تدریس می‌کرد. در سال ۵۴۹ هجری پس از حادثه‌ی غزان، او وبسیاری از بزرگان متصوفه را به قتل رساندند. (دیوان خاقانی، ضیاءالدین سجادی صفحه‌ی چهل و پنج)

۱۸. منطق الطیر آن خاقانی صداست منطق الطیر سلیمانی کجاست

۱۹. خاقانی‌برخی‌ازقصاید خود را منطق‌الطیر نامیده و در شعرش ازلسان الطیور سخن گفته است. در منطق‌الطیرهای خاقانی همان طمطراق و رابطه‌ی آوایی قصاید او دیده می‌شود.

۲۰ و ۲۱. ارسطو کوچکترین واحد معنادار سخن را کلمه می‌دانست. زبان پژوهان، قرن‌ها دیدگاه او را پذیرفتند. ولی در روزگار ما پس از پژوهش‌های فراوان در زبان‌های مختلف، زبان شناسان کوچک‌ترین واحد معنادار سخن را تکواژ (Morpheme) می‌دانند. (نک: معنی شناسی، منصور اختیار، ۵۵)

منابع

اته، هرمان. (۱۳۵۶). **تاریخ ادبیات فارسی**. ترجمه‌ی صادق رضازاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

اختیار، منصور. (۱۳۴۸). **معنی‌شناسی**. تهران: دانشگاه تهران.

بهار، محمد تقی. (۱۳۵۱). **بهار وادب فارسی**. جلد اول. تهران.

بیدل دهلوی، ابوالمعالی میرزا عبدالقادر. (۱۳۷۶). **کلیات بیدل**. تهران: الهام.

خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل. (۱۳۵۷). **دیوان خاقانی**. تهران: زوار.

زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۹). **نقد ادبی**. جلد اول. تهران: امیرکبیر.

ساغروانیان، جلیل. (۱۳۶۹). **فرهنگ اصطلاحات زبان شناسی**. مشهد: نما.

سبحانی، توفیق ه . [بی تا] **تاریخ ادبیات**. تهران، پیام نور.

سجادی، علی‌محمد. (۱۳۷۱). **صائب تبریزی و شاعران معروف سبک هندی**. تهران: پیام نور.

Archive of SID

www.SID.ir

سمیعی (گیلانی)، احمد. (۱۳۶۶). **نگارش و ویرایش**. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۵۸). **صورخیال در شعرفارسی**. تهران: آگاه.
شمیسا، سیروس. (۱۳۷۸). **نقد ادبی**. تهران: فردوس.
ظهیرفاریابی، ابوالفضل ظاهربن محمد. (۱۳۳۷). **دیوان ظهیر فاریابی** .تهران: باستان.
عوفی، محمد. (۱۳۳۵). **لباب الالباب**. به کوشش سعید نفیسی، تهران: ابن‌سینا.
فروزانفر، بدیع الزمان .(۱۳۱۲). **سخن و سخنوران**. تهران: کمیسیون معارف.
قطران تبریزی، ابومنصور. (۱۳۶۲). **دیوان قطران**. تهران: ققنوس.
ناصح، محمدمهدی. (۱۳۵۷). *شرح حال خاقانی*. **ارمغان**، ۵ (۸۰۷).
ناصرخسروقبادیانی، ابومعین حمیدالدین. (۱۳۵۸). **سفرنامه**. به کوشش نادر وزین‌پور. تهران: سپهر.
معین، محمد. (۱۳۶۳). **فرهنگ فارسی**. تهران: امیر کبیر.
مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۲). **مثنوی معنوی**. به اهتمام رینولدنیکلسون. تهران: امیرکبیر.
نجفی، ابوالحسن. (۱۳۵۷). **مبانی زبان شناسی**. تهران: نیلوفر.
همایی، جلال‌الدین. (۱۳۶۳). **فنون بلاغت و صناعات ادبی**. تهران: توس.

Archive of SID

www.SID.ir